

عنوان
وزارت معارف

ریاست تعلیم و تربیه
مقالات وارده اعاده نمیشود
اصلاح درج حق اداره است

آئینه عرفان

شرح اشتراك

مرکز (۹) افغانی [محررين دائمي] *
داخلة (۱۰) *
خارج (۴) ناچار معلمين

واحد روشی و اشتراك شش ماهه ندارد

مجله علمی - ادبی، مصور، ماهانه

دوره دوم سال ششم

نمره مسلسل ۸۶

۱

دلو - ۱۳۱۵

مطالعه کتاب برنس

مطالعه و نگارش محمد نبی خان

درین روزها کتاب انگلیسی بنام کابل از کتابخانه تصادفاً بدستم رسید که از طرف یک محرر انگلیسی تحریر گردیده که تقسیم سیاحت مفصل در اطراف وطن ما گشت و گذار نموده و کنج و کاوی و تحقیقات زیاد راجع به وضعیت جغرافی، تاریخی، عرف و عادات، اخلاق، ملی و دینی نموده معلومات و مطالعات خود را در آن درج نموده کتاب پمبل کور در حدود ۳۹۸ صفحه در ۱۱ فصل و شش ملحقات و ۱۱ گراور که در آن فوتوی خود محرر بلباس بخارائی و منظره کابل تقریباً صد سال قبل و فوتوی امیر دوست محمدخان و غیره در آن شامل است می باشد. تدوین و طبع گردیده - محرر و سیاح مذکور در ماه نومبر ۱۸۳۶ بقرار امر گورنر جنرال هندوستان در ضمن هیئت بطرف کابل فرستاده شده بود ظاهراً موظف بود که راه تجارت را از دریای سند و ماورای آن باز نموده تجارت خانه در هر جا افتتاح نماید - مومی الیه در ۲۶ نومبر سنه مذکور از بمبئی روان شده و اول جنوری سنه دیگر به (تتا) واقع سند رسیده در آنجا در ضمن

کارهای دیگر بعضی علما را ملاقات و چند جلد کتاب که در آن جمله قرآن شریف و ادعیه و اشعار و غیره بود خریده مراسم عید مسلمانها را که در آن وقت تصادف نموده بود تصویر می دهد . بعد از آن بطرف حیدرآباد سند می رود و بامیرهای آنجا ملاقات نموده راجع به عزم رنجیت سنگه که طرف شمال دارد مطلع گردیده ، گفت مملکت يك دوست نباید بواسطه دوست دیگر مورد حمله قرار داده شود و مقصد خود را شرح داد که من بطرف کابل و قندهار بغرض افتتاح تجارت میر و م - و در هر جا دوست پیدا و اعتماد دولت خود را قایم می نمایم در حیدرآباد آشنای قدیم خود را که حیات قابله باشی نامداشت و همرايش خلم و قندوز رفته بود ملاقات کرد و بعد از دادن طعام - خواهش او را راجع به رساندن بیغام او بطرف کابل قبول نمود - ملا نانک رائیز در اینجا ملاقات کرده راجع به احوال بخارا اطلاع یافت و از دوست های قدیم خود :- الله داد - سرور خان پیرسان کرد . ملای مذکور برایش گفت که شما مثل تجارت مملکت اسلامی دادیده باشید میر حیدرآباد از پیرسان کرد قبلاً که شما را دیده بودم در پیش ^{الله شیدان} در جوابش گفت کسی زینح مرا از سبب ماتم فراق جوانی سیاه کرده (خودش می گوید این خیال را از سعدی دزدی کرده ام گلستان و بوستان را خوانده بود) بعد از آن همراه میر چند کلمه سندی سخن زد - قرار دعوت میرها در شکار شان شرکت و با ایشان شتر سواریها و مسابقه فیر - و شکار و شکار باز و غیره را نموده میر تعریف سند را برایش بسیار نموده در ضمن مصاحبه يك تاریخ سند را برایش وعده نمود (می گوید يك وعده پچشم بوده و فاشد)

در خیر پور عید دوم را تصادف نموده رقص ملی یا اتن ملی را مشاهده نمود

بعد از آن خط سیر خود را بطرف سکر اختیار نموده و از آنجا عبور کرده به شکار پور رسیدند می گوید حکمران بهاول پور از من درخواست کرد که در بین مادر آمده حجاب جدائی را از ما بردارد امارت نجیت سنگه را خیرش نبود که در بین او و منطقه سند که آنرا صید خود میدانست قدم بگذارم - از طرف دیگر رقیب او دوست محمد خان قاصد خود را فرستاده بود که او را ملاقات نمایم - دهم حصه شکار پور مسلمانان که اکثر آن افغان اند می باشند (افغانان مذکور عبارت حکم و عمال و رعابائی اند که در وقت اعلیحضرت احمد شاه بابا که آنجا به افغانستان تعلق داشت رفته بودند «مترجم») بعد از آن سمت حرکت خود را بطرف بهاول پور معطوف نمود در بهاول پور شنیدند که یک شخصی اروپائی آمده فوراً او را بملاقات دعوت دادند - پور نیو آگود نام داشت و شخص مذکور یک روز ساعت هفت آمده گفت جنگ دروگرام اتفاق افتاده و یک ساعت پیش پدرش در آن جنگ مقتول گردیده می خواهم نزد اهلیراد و سرت محمد خان ترفقه او را وادار می سازم که پیراهن سبز بیغمبر را بر داشته برخلاف سبکها بچنگد - ما این گفته مو سیدی مذکور را دیوانگی پنداشتیم - حقیقتاً دیوانه معلوم می شد زیرا وقتیکه او را دو باره ملاقات کردیم او از راه دره بولان و قندهار که راه بس مشکل بود به کابل رفته بود و گفتم من از مرگ خود را آنقسم نجات داده ام که شمشیر را به سر و کلمه (لا اله الا الله محمد رسول الله) بر زبان داشتم - بعد از ملاقات او در دل یکی از نوکرهای دا کتر لارد خطور نمود که از مسلک هندوگری که پر از خرافات است برگردیده مسلمان شود پس نزد یک شیخ که نامش خدا بخش بود رفت و یک جماعه بزگ منعقد گردیدند و او را که نامش مانکو بود به دین محمد (س) تبدیل نمودند و شیخ

اسلام را برایش تلقین
 و کلمه را بالایش تکرار
 کردند و از طرف تمام
 جاعه آ و از مبارك!
 بلند شد - شیخ
 مذکور يك شخص
 صاحب رسوخ بود
 زمانیکه سکها میخواستند
 که به حدود سند تعرض
 کنند میرها از شیخ
 مذکور دعا خواستند
 شیخ گفت سلهایش
 قدیمی نمی تواند (گفته)
 شیخ در آینده درست
 برآمد و سبب مزید شهرت
 او گردید (بیز گفت
 اگر چه در عالم فرما فرما
 تهنید است مگر بواسطه
 تدبیر کارها پیش میرود
 باید در انتظام عسکری
 جهد بلیغ نمائید - از اینجا



دورنمای شهر کابل از سمت شرق یکصد سال قبل متعلق کتاب بونس

سیاح برآمده بطرف متون رفته در آنجا بواسطه افسرهای رنجیت سنگه استقبال

گر دید؛ مبلغ و خلعت و غیره برایش اعطای نمودند بعد در هشت روز خود را به دبره غازی خان رساند سیاح می گوید از آن سبب زود رسیدم که باد های جنوبی به شدت می وزید و ما را به آن طرف سوق میداد - سیاح مینویسد که مشهور است که عمر و ابن عباس (رضی الله عنه) به خلیفه حضرت عمر رضی الله عنه نوشت که مصر میدان ریگ و آب بحر تازه و باغهای برگل بخلافت تقدیم می کند - ریگ را در سینه پابان و آب تازه را درین جا دیدیم برای باغهای برگل بطرف کابل عازم گردیدیم پس سیاح مدت حرکت خود را از دبره جات تغیر داد. ضمناً اوضاع قبایل کوچی و تجارت آنها را بیان کرده می گوید از قراریکه از دفتر گمرک معلوم شده که ۵۱۴۰ شتر از مال تجارتهی آنها مملو بوده و ۲۴۰۰۰ شتر که ۱۷۰۰۰ آن از قوم ناصری و ۴۰۰۰ از میان خیل و ۳۰۰۰ از خرو طی است خیمه و اسباب آنها را می برد درین ماه جون به کابل و قندهار میرسند مال خود را به بخارا و هرات می فرستند به آخر اکتوبرم که زمستان میرسد بهمان ترتیب در میدان سند فرود می آیند و بعوض اسباب هندوستان و برطانیه، اسپ ها - رنگها - میوه ها و غیره محصولات کابل را می آرند - بعد ازین راجع به راه های که از هندوستان بطرف کابل میرود ذکر ده حاصلات دبره غازی خان و شکار پوره و نرخ نامه اشیا آنجا را شرح میدهد.

می گوید به اول جون به دبره غازی خان از طرف سفارت خود مقیم ایران و از پشاور مطلع گردیدم که جنگ بین رئیس کابل و سکاها بد من دره خیبر واقع و در آن جنرال سکاها مقتول گردیده پس می رسیدم که مبادا که درین ممالک اختلاف رخ دهد و بقرار هدایات من به آنجا موظف بودم مناسب ندیدم که دبره تر در

دبرهٔ غازی خان توقف کنم پس مشا را الیه به دبرهٔ اسماعیل خان رفته خصوصیات آنجا را شرح میدهد و از میوه های کابل که در آنجا بکثرت وارد می گشت تعریف می کند ازینجا به سردار کابل مکتوب نوشته در آن را جمع به فوائد امنیت شرح میدهد - بعد ازان خود را بمیدان جنگ رسانده وضعیت افغانها و سکاها را بیان می کند - بعد از ختم جنگ پس به متون رفته اوضاع ناگوار و تشدد سکاها را برخلاف مسلمانها که کتاب گرانند خود را به مسجد نهاده طوری رفتار می نمودند که مسلمانها آواز خود را در دعا بلند کرده نمی توانستند بیان می کنند - بعد از آنکه عبور کرده به پشاور میرسد در پشاور می گوید از خدمت يك اسپ خاص گستری تركمانی خود که از طرف رنجیت سنگه برایشم طور تحفه از سال شده بود شنیدم اسپ من خیلی اعلی بود من آنرا به دو نفر ملاحانست بخدمت شان بخشیده بودم آنها آنرا به پدر خود که همراه شاه شجاع بود آورده بودند فرستادند حیوان مذکور پادشا را در شکستیکه بقندهار برایش رسید ابو طالب رضی الله عنه ان جنگ سلامت برد ازین خدمت خود که بواسطه يك حیوان برای يك پادشا بطور غیر مستقیم نمودم خیلی خوش شدم .

می گوید که به ۱۳۰ گشت به جرود که سه میل دور از دهن خیبر که میدان جنگ سکه و افغان بود رسیدیم درینجا سکاها به تعمیر يك قلعه مستحکم مصرف بودند و نام آنرا قلعه فتح که در حقیقت منظره شکست را تجسم میداد موسوم نموده بودند انتظار داشتم که يك جماعه محافظ پیدا شود که ما را از سرحد عبور دهد و تقریباً شش مکتوب مابین من و اعیان سرحد رد و بدل شد بالاخر حکمران يك قطعه کوچک عسکری کابل بنام لسی که حالاً مسلمان و نام خود را فدا محمد نهاده ما را متیقن ساخت

که براو اعتماد کنیم - پس محافظهایی بدیگر تسلیم کرده تا به علی مسجد رسیدیم در لب سرك چند تپه هانشان داده شدند که در آنجا سرهای سکهادفن گردیده بود همان طور پیش رفته تا کجه رسیدیم (ضمناً باغ شاهی نمله را خیلی تعریف کرده و ارتفاع درخت های سرو آنرا تصدفت تخمین کرده) و بعد از آن در سرخ پل رسیدیم در سرخ پل نوشته شده بود که در زمان حکومت شاه جهان موسس ابن پل علی مردان خان بود - من از تاریخ بنای پل جو یاددم گفتند معمار پل علی مردان خان است که حروف آن تاریخ هجری ۱۰۴۵ مطابق ۱۶۳۵ میلادی استخراج می شود درین پل از دوست قدیم خود حیات قافله باشی پذیرائی شدم که بعد از آنکه تا کوه هند کش محفوظاً مرا رسانده بود مراجعت مرا شنیده بدیدن من آمد و چند کجاوه میوه از طرف نواب برابم آورد - من او را يك شال کشمیری دادم که از خوشحالی و تحیر زیاد حرف زده نمی توانست . نیز يك خیمه مناسب و بلا و خوب برایش دادم - درینجا از طرف کلان کبیر که آنرا پادشاه کبیر گویند مدعو شدیم - در مجلس او يك مفتی مستخره پنجابی بود که به قصه دربار های رنجیت سنگه که خود را مثل مردمان عرب نمایش می دهد ساعت مردم را تیرمی کرد یکی از دربار بهای او که فارسی میدانست راجع به او ضاع کابل از و برسان کرد او جواب داد •
ضمناً این بیت را خواند -

آدم و هوا همه يك آبی اند وای بر آن قومیکه پنج آبی اند

مهاراجا يك دریشی اعزازی او را اعطا کرد او يك روز دریشی را با ۲۰۰ روپیه که گرفته بود پس آورده پیش را جامانده گفت يك شخص يك تکه به خیاط داده بود وقتیکه خیاط تکه را لباس ساخت از قیمت لباس زیاده ترا جرت خواست . صاحب

تکه گفت لباس از شماست تاپسه که شما خواسته اید پیدا کنم - همین قسم حالت من است دریشی و پسه را پس بگیر ید تا که من اسپ های خود را فروخته شرنی درباری های شما را تادیه کرده بتوانم .

سیاح می گوید ۲۰ ستمبر ما وارد کابل شدیم و بواسطه رسالهٔ کسه قائد آن محمد اکبر خان پسر امیر بود پذیرائی شدیم و مرا بهمان فلیکه خودش سوار بود سوار کرده باغ بالا حصار نزد پدر خود برد - بعد ازان از نزد امیر که فارغ شدیم به نزد نواب جبار خان برادر امیر رفتیم که در تاوه خانهٔ خود پذیرائی نمود. وقتیکه ما از شهر میگذشتیم مردم صدا میکردند از کابل احتیاط کنید کابل را خراب نسازید قوه اکثر مردم را تباہ میسازد لکن امیر دوست محمد خان را نه از قوهٔ زیاد و نه از خطاب امارت خود کدام ضرری یافته يك شخص بیدار و با فراست معلوم میشود - در باب قانون توارث انگلیس ها و حصهٔ يك دختر که به نسبت يك پسر میرسد مذاکره نمودیم امیر گفت ماخذ این ازینجا باشد عیسوی ها به نسبت مریم (علیها السلام) احترام زیاد میکنند .

يك روز مکتوب نواب جبار خان بر ایم رسیدو از من التجا کرد که يك سیم پلا تیم برایش بدهم که برای مطالعات کیمیاوی او کمک کند من معلوم کردم که افغانها حس طلا ساختن را دارند - به ذرایع متنوعه اشخاص مکار دیگران را وادار می سازند که مصرف زیاد را متحمل شوند مثلاً چیزی طلا را بطور خفیه در ذغال می اندازند که در آن سیاه نیز می باشد در اثر آتش که سیاه تبخیر می شود طلا در کوره نمایان می شود - یا در داخل يك چوب یانی چند ریزگی های طلا را انداخته انجام آنرا با موم مسدود می سازند و همراه نی مذکور مواد را در کتالی شور میدهند

بعد از ختم عمل طلا در کتالی یافت می شود به این طریق مردم را فریب داده پول زیادی اخذ میکنند.

افغانها نسبت به ذوق کیمیاگری شان خصائص شمشیری شان قابل تعریف است بعض شمشیر های خوب برای ما فرستادند مثلاً سه شمشیر از يك ييوه که شوهر آن یکی از خوانین درانی بود برایم فرستاده شد یکی آن ۵۰۰۰ و دوی دیگر هر کدام آن ۱۵۰۰ روپیه قیمت داشت اول آن يك شمشیر اصفهانی بود که از فولاد اکبری ساخته شده و در جنگ مدد خان به سند آورده شده بود صفت میزه آن این بود که آب بروی آن چنان معلوم می شد مثلیکه پرده ابریشم در بین آن باشد اگر بقسم مقوس و یا مخطوط آب داده می شد شمشیر مذکور بی نظیر می بود شمشیر دوم آن آب دار بود که در آن اسم نادر شاه منقش بود - شمشیر سوم آن يك شمشیر خراسانی بوده از آیکسه پدر نام داشت آب داده شده بود و از قزوین آورده شده بود خطوط مستقیم و مقوس در اینت دارای لکه های سیاه بود - سیاح به اجازه امیر بطرف کوه دامن و کوهستان حرکت کرده از کاریز میر - شکر دره - کاه دره (کل دره) به استالف رسیده استالف را به پایته تعریف می کند که می گوید قلم از تعریف آن عاجز است .

سیاح میگوید محل تاسف است که در بین تاجک های این مملکت زیبا خونریزی بی شمار است يك هفته بدون يك معامله قتل نمیگذرد اکثر آ دیده میشود که يك شخص دوسه سال از خوف دشمنان در موضع خود محبوس مانده خانم خود را جهت با خبری جایداد و ایفای وظیفه خود مقرر نموده فی بعض اوقات محبوسیت ناهشت یا ده سال دوام کرده - بسیار کم مشاهده شده که يك شخص

برای غسل، شکار و غیره بی يك دسته محافظ برود. اگر کدام حادثه در يك مقام اتفاق افتد برای حکومت رسم است که برای برطرف نمودن غدار توربور او را برمی انگیزاند که بعوض او حکومت کند. اگر از باشندگان کوهستان برسان شود که چرا عادت سرشوری در بین شما جاریست میگویند از سبب گرمی تلخان است. اهالی آنجا بهترین عسکر پیاده افغان است آنها يك نسل صحت مند و خوش شکل بوده. شوق سپورت و جنگ را دارند در وقت جنگ ۲۰ هزار آنها که مسلح اند به میدان جنگ سوق داده شده میتوانند. دوست محمد خان به قوه آهن بر آنها حکمرانی میکند و اعیان آنها اکثرأ فرار شده اند.

در نتیجه مذاکره همراه اهالی چاریکار، الفتنت لیج و دا کترلارد (رفیقان سیاح) خواهش کردند که برکوه ها بالا شده دره مشهور هندو کش را معاینه کنند. پس آنها از وادی غور بند و کان شان بلباس آسیائی برهنهائی حیات قافله باشی روانه شده ارتفاع آنرا تا ۱۵۰۰۰ فوت که کمی از مونت بلانک پست تر است تخمین نمودند. قله هندو کش از گریزناخت خالص بود. به وقت مراجعت خود معادن سرب فرینجل را دیده و در پایان وادی غور بند در يك مغاره بزرگ فلکراد داخل شده سه چار صد گز در آن دور رفتند. در نتیجه مشاهدات خود معلوم نمودند که این مملکت بر از معادن و خیلی با ثروت است. میگوید ارزانی و فراوانی در افغانستان به نسبت ایران زیاده تر است گندم از ۱۰ تا ۱۶ چند و برنج ۱۶-۱۸ چند و جواری ۵۰ چند خود حاصل میدهد. بهترین خاک در قطعه کابل ده افغانان است. در یگان قسمت کوهستان ترکی حرف زده میشود و دو قر به بنام قوغ وردی و قوغ بوغا موسوم بود.

سیاح ریگ روان را مشاهده نموده آنرا به جبل ناقوس که قریب بحیره قلزم است مشابهت میدهد - میگوید قرار بیان امپرا طور بابر - درین میدانهایك تپه خوردست که در آن يك قطعه زمین ریگی است که از قله بدامنه آن میرسد - درین اهالی به خواجه ریگ روان مشهور بوده و میگویند در موسم تابستان آواز دهل و تقاره در آنجا استماع میگردد بیان ' بابر پادشاه عجیب ولی راست است . ریگ روان چهل میل طرف شمال کابل بطرف هندو کش در دامنه کوه ها واقع است دو قطار تپه ها از يك تپه دیگر جدا شده بیک دیگر ملاتی میشوند - بر نقطه اتصال جائیکه سر نشیبی کوه به ۴۵ درجه و ارتفاع آن ۴۰۰ فوت میرسد يك قطعه ریگ از قله تا دامنه بر عرض ۱۰۰۰ گز مثل ساحل بحر صفا و خوشنما معلوم میشود وقتیکه این ریگ بواسطه لغزش انسان حرکت داده میشود آواز آن شنیده میشود - بورود ما دو صدای بلند مثلیکه از دهل کلان تولید گردد شنیده شد .

مردمان آنجا عقیده دارند که آواز بروز جمعه شنیده می شود . موقعیت ریگ عجیب است زیرا هیچ ریگ در اطراف آن نیست کوه های اطراف آن اکثراً مرکب از گربنايت یا ابرک است و در ریگ روان سنگ ریگی - چونه - سلیت - کوارتز یافت می شود - ریگ روان از فاصله بعید دیده شده تصور می شود که تپه دوشق یافته مثلیکه از تپه نمودن خریطه ریگ شکل یافته - اغلباً دو توده ریگ بواسطه باد بهم متصل گردیده اند -

سیاح می گوید بعد ازین سیاحت ما قدم های خود را بطرف کابل معطوف نمودیم اول شهر قدیم بگرام را ملاحظه کردیم . گمان می شود که این شهر منصوب به (اسکندر اوکاسم کاوکاسی) است در موضع مذکور مستر میسون در چندین سالهای

متوالی هزارها میدانهای که میلها وسعت داشته کشفیات نموده . يك قلعه بوضعت
طبیعی که حاکم بر تمام کوهستان و بر سه دربای که از پای آن می گذرد میباشد . بعض



سکه های باختری که از قندوز یافت شده

آثار قدیمه از بدخشان یافت شده

آنرا کا فر قلعہ و برخی عبدالله برج می گویند موقعیت آن برای مر کزیت خیلی مناسب است زیرا يك موضع بامروت ، خشك هموار و مرتفع است چند میل دورتر در توپ دره و جلگه دوبرقایی عجیب زمان توپ ها می باشد که در اثر کشفیات از قرار سکه ها و محتویات صندوقها عصر آنها هویدا میگردد .

بوقت ورود خود به کابل يك نماینده ایلچی از طرف مراد بيگ رئیس قندوز نزد م رسید - از وقت ورود خود به این مملکت من سعی میکردم که بارئیس مذکور که قدری کدورت در بین ما عارض شده بود آنرا صلح و تبدیل نمایم پس ذریعه سوداگران تنها بوزیر آن فی بلکه بخود حکمران پیغام دوستی می نمودم - و فراموش کرده نمی توانم احسان او را که يك دفعه در ملک خود مرا از خطر نجات داد و نسبت بر رفتار خوبی که با دا کتر جیرارد و مستر و کنی نموده معلوم می شود که خشونت او نسبت به اروپائی ها خیلی کم شده - ایلچی مکتوب های خود را بمن داد در مکتوب بچیت سکندر برائیس فرنگی ، ناگر بر من مخاطب شده ام و بعد از شکایات متنوع چنین نحر بر کرده بود که راجع به شخصیت و دانائی شما بسیار شنیده ام برادر خورد من چشم آن معیوب گردیده اگر شما آنرا معالجه کرده بتوانید بسیار ممنون خواهم شد و او را بکابل می فرستم . انشاء الله اگر چشم برادر من جور شود شهرت شما در تمام ترکستان پیدا خواهد شد حامل مکتوب هذا میرزا بدیع را جمع به همه چیز ها شمارا خواهد گفت و شما بر قول او اعتماد کنید این اسپ که بقم باد کار و تحفه این مملکت است قبول کنید - بفرس حاصل کردن دوستی مراد بيگ نیز بلحاظیکه مطالب ما به یا میر و منابع دریای آمویس رود جواب مکتوب او را نوشتم که مکتوب شما رسید بسیار ممنون شدم که شما مرا به علوم اروپائی نسبت

میدهد بچشم برادرشما بسیار تاسف می‌کنم لکن اگر اجازه بدهید که برف‌های کوه هند و کش را عبور کرد. در کابل دوی نجس کنم معالجه در دست خدا است ولی دا کتر لارد و مستر و دمساعی خود را از شما دریغ نخواهد کرد. هر دو نفر مذکور رفقای سفر من و مستخدم حکومت هندوستان و عزیزانم اند توجه شما را بالای آنها می‌خواهم - نظربه و عده که میرزا بدیع بهمراهم نموده در جمع آوری کاغذها و کتابهای میراثی مورکرافت توجه خود را مبذول خواهید داشت همچنین که چشم برادرشما برای شما عزیز است آثار تاریخی يك شخص که در يك ملك فوت شده باشد به تمام دوستان و اقربای او عزیز است. دا کتر لارد و مستر و دمساعی سفر خود را دیده و مکتوب را خود آنها تسلیم شده با چند تحف و هدایای عجیب روان شدند.

در ضمن اختلاط میرزا بدیع حکایات چپاول‌های آقای خود را گفت که آقای من ۲۰۰۰۰۰ اسب را بقیسم الله فیها ۴ روز بردن می‌تواند که بزهر آدم و اسپ سه مشت غله و يك تکه نان بر اسپ که غله دست‌زدوزانه می‌خوراند - و نفری را جمع کرده چنان می‌راند که کسی نمیداند بکدام سمت هزارجات قندوز - بلخ - درواز شغنان - ملك شاه کتور یا کافر ها حرکت می‌کند.

به ۱۵ نومبر ۱۸۳۷ يك مکتوب رفقای ما از قندوز که راجع به گذارشات سفرشان بود رسید و ضمناً تخریر نموده که در عرض راه پیغام خوش آمدید از میر رسید و يك دست لباس مکمل اوز بکی با ۲۰۰ روپیه فرستاد - بعد از چندی نزد میر رسیدیم میر از صحت شما برسان کرده گفت که باعث افتخار ماست که فرنگی‌ها بملاقات ما آمده‌اند -

در ضمن مصاحبه از حالات فرنگستان و هندوستان و قوه انگلیس هادر هندوستان و آبا هندوستان غیر از شما پادشاه دیگر داشت بر سان کردن در اینجا ما جرئت یافته پادشاهای را که برایشان معاش می‌دهم ذکر کنم که در اثر آن خیلی متأثر شد چند ماه بعد خط رفقای من باز از خان آباد رسید تحریر نموده بود که ما اینجا وارد گردیده ایم که مریض مادر هوای پاک تر تنفس نماید - من از حالت مریض خود نا امید هستم و چند روز بعد پس به قندوز رفتیم - میر را ملاقات کردیم - به این مقصد که او را اطلاع دهم که در قندهار بواسطه فارسی اختلال رخ داده و حکومت مامتفکر گردیده یک فرنگی را در آنجا روان کرده اند - این خبر موجب تحیر مردم گردیده گفتند چه عجب مردم فرنگی هستند سه ماه بیشتر از نفر آنها در وطن ما آمد یکی آنها در کابل یکی در قندهار یکی شان اینجا یکی شان به منبع دریای آمو - والله بالله اینها نمی‌خورند نمی‌پوشند نه خواب می‌کنند تمام روز آنها سیر می‌کنند تمام شب کتاب می‌نویسند روز دیگر از منبر مراد بیک را جمع به وضعیت جنگ قندهار پرسیدم او گفت هیچ مردم هر چه می‌گویند لاکن خبر یک روز دروغ روز دیگر است و گفت می‌خواهم که اطلاع صحیح حاصل کنم که این قزلباش ها در چه فکر اند - بعضی مردم می‌گویند آنها به این راه می‌آیند من گفتم اگر منظور شما باشد که یک آدم به میمنه برود حتی به کیمپا برانی رفته برای ما اطلاع بدهد که در آنجا چه واقعات است او گفت بسیار خوب سه چار آدم را بفرستید تا اطلاعات صحیح بیارند من بچشم گفته رجب خان را فرستادم که اول بلخ رفته بعد از آن از راه آقچه سرپل شبرغان به میمنه برود و از میمنه یک قاصد برای ما بفرستد بعد خود او یا کدام کسی دیگر به کیمپا برانی برود بعد از این مکالمه اجازه

گرفتم که تالغان نزدیک و آنجا يك آدم مبارك است می‌خواهم به سلام او بروم پس قرار اجازه او به تالغان رفتم پیش از رفتن من شنیدم که میر مراد بیگ نسبت به علاج چشم برادرش از من خفه است بنابراین نزد او رفته راجع به چشم برادر او او را امیدوار ساختم .

يك مك-توب دیگر دا کتر لارد برایم رسید تحریر کرده بود که میر برایش پیغام داده که شما کوشش خود را کردید لاکن معالجه به خواهش خداست برادرم را بهمانند کسی بخانه خود برود ، من گفتم ۲۰ روز دیگر معالجه را دوام می‌دهم اگر صحت نیافت البته جای ناامیدی است يك روز دیگر میر را ملاقات کردم نسبت به مساعی ام راجع بچشم برادر خود مرا مطمئن ساخت و گفت هر قدر مدت که می‌خواهید مهلت ما باشید و هر جا آزادانه گشت و گذار کرده می‌توانید - درین وقت حالت او به دیوانگی تبدیل یافت چنانچه گریه میکرد و از خدا عفو جرم های خود را می‌خواست مردم همه متحیر و غمگین ماندند حتی پسر او يك جوان ۱۵ ساله بود خیلی متالم گردید - من نیز مجبور شده روی خود را به آستین خود برده کمی گریه کردم بعد از آنکه گریه او ختم شد گفتم حقیقتاً شما گناه کرده اید ولی کارهای نيك هم کرده اید بچشم خود دیدم که رعیت شما از عدالت شما بسیار خوش است و خدا تنها شما را بك برکت نداده بلکه برکت ها داده - زمین - خانه - اولاد - دولت - قوه (بطرف آن چیز هائیکه از دست او رفته فکر نکرده بسوی چیزهای موجود دیده مشكور گردید) علاوه او را نصیحت کردم که قرآن بسیار بخواند . پس برخاسته به خانه آدم مبارك که ۳۰ میل از خان آباد دور بود رفتم . شخص مذکور بر آمد من منحنی شدم که دست او را بیوسم لاکن به نرمی بلند شد و

و همراه بغل کشی کرد - ساعتی نشسته با هم مصاحبه کردیم. راجع به اموال باز مانده مور گرفت جويا شدیم او از توانستن کدام کاری راجع به آن عذر آورد بعد پلاو و ديگر شرينی ها خوردیم. محور گفتگوی ما عموماً بر سياسيات ارو پسا و تجارت با هندوستان و ايران بوده طول کشيد - چون رسوخ او را بالای مراد بيگ دانستم موقع را غنيمت شمرده راجع به مقصد هيئت آمدگی کابل صحبت کرده گفتم که اگر حکومت مراد بيگ يك ميله بزرگ سالانه بر ساحل دریای آمو تأسیس کند فوائد بیشمار ازین رهگذر برایش میرسد و مملکت او يك مرکز تجارت هند و ترکستان خواهد شد. ضمناً گفتم من از طرف مراد بيگ نا امید هستم خواهش دارم که اگر میر مرا اذن دهد در این ملک سفر کنم مثلیکه عادت فرنگی ها ست که هر چیز يکه در راه آنها بیاید بغور مشاهده می کند. او گفت برای شما هیچ مشکلات پیش نخواهد شد. قبل از آنکه از نزد او وداع کنم اظهار نمود چطور من شناخته شده ام که با مور گرفت چه معامله کرده ام و آیا این حقیقت است که در فرنگستان شهرت یافته ام من گفتم والله بالله اطفال ما نام سید محمد قاسم زیاده دارند! خدا مهر بانست گفته دست خود را پیش کرد که نبض مرا به بینید گفتم الحمد لله چه قدر قوه و طاقت دارید انشاء الله نصف حیات شما هنوز نگذشته

پس دست های خود را به ریش خود برده فاتحه کردیم و آدم بیرجدا شد - يك روز صبح قریب مرا جعت خود او را دوباره دیدم (از آذان مرغ تانه بجه نماز میخواند) قدری دوا برای چشم خود خواست حکم کرد که طعام ناشتا برابم آوردند من رخصت گرفتم - بر وقت روان شدن يك اسب جوان خوبصورت در

عوض اشیای که برایش تحفه داده بودم برایم فرستاده بود و يك آدم را مقرر کرده بود که کا نهایی نمک را برایم نشان دهد.



يك گروه از قاریان التحصيلان رشیدی و اعضای مکتب صنایع سال ۱۳۱۵

در بین ماه اکتوبر تا کترلارد و لفتنت و داز قندوز مراجعت نمودند قبل از بازگشت خود کتابها و چند کاغذهای مور کرافت را یافته بودند - پس مکتوب نوشتند برای شما فهرست کتابها و کاغذهایی که به ماستر مور کرافت تعلق داشت فرستادم. زیاده تر ممنون میر مراد بیگ هستم که بمجرد ورودم به خان مزار نوشته بوده که آثار تاریخی مسافر اروپائی هر قدر باشد بفرستید در جواب آن ۵۰ جلد کتاب که همه آن مطبوع است فرستادند - باقیمانده آن که شامل يك نقشه پسا پورت مور کرافت در انگلیسی و فارسی و چند شقه های کاغذ و غیره بود به گرفتن آن قادر نبودم پس به اجازه میر خواستم که خودم به خلم و مزار رفته هر قدر کاغذهای ماستر مذکور باقی مانده باشد اخذ کنم. هر شخصی که کتاب می آورد ملاقات نموده میگفتم هر کسیکه کتاب و کاغذ مشارالیه را بیارد دو چند انعام میدهم در نتیجه چند شقه های کاغذ او را آوردند - يك مکتوب میرزا حمید الدین خان منشی مزار بر ایم رسید که دو جلد کتاب چپانی و يك جلد قلمی آن در شهر سبز است کسی را فرستادم که آن را برای شما بگیرد -

در کاغذهای او يك کاغذ تاریخی ۶ ستمبر ۱۸۲۵ یافتیم که بخط مستر تر بيك نوشته بود به بلخ ۲۵ اگست رسید و به ۲۷ اگست فوت شد.

تا کترلارد نیز را جمع به رسومات اوز بيك ها معلومات تحریر نموده : در روز نکاح بيك دسته از دوستان عروس و داماد مقدار کثیر آرد و خا کتر گرفته در میدان فراخ ملاقات و بيك معرکه بوقوع می آید - بيك جماعه مجبور بگریز می شود بعد از ان امنیت قائم گشته هر دو جماعه بيك دعوت بزرگ جمع میشوند. چند سال قبل در عروسی پسر میر هر جماعه ۲۱ جوال گندم و با همان مقدار

خاکستر در میدان داخل شدند و میر رئیس پارتی خود بود میر زده شد و دو گروه از میدان او را تعقیب نمودند - لاکن طبیعت او خراب گشته پس میگردد جماعه خود را امر میکند که شمشیرها کشیده بر جماعه مخالف حمله کنند اگر بعضی ریش سفیدها در بین مداخله نمی کردند خونهای ریخت.

هر آدم که میر را ببیند اگر سوار باشد پیاده شده اورا السلام علیکم میگوید - حاکمها و دیگر مامورین مجبور است در سال ۴ دفعه یا پنج دفعه به سلام او بیایند بجز دیکه به دروازه داخل شود هر قدر که به آواز بلند که بتواند السلام علیکم میگوید بعد یش اومی دود و بژانور خم میشود دست او را می بوسد می گوید تقصیر! این را گفته پس بدیوار استاد میشود و جوابات سوالات میر را که راجع به حکومت او میشود جواب میدهد بعد ازان همراه جماعه مخلوط میشود.

در موقعیکه يك طفل ۷ یا ۱۰ ساله ختنه میشود او زبکها دعوت کلان به مصارف کثیر ترتیب میدهند که تا ۱۰ یا ۲۰ روز دوام میکند هر کس نان بسیار می خورد گفته می توانم که دو نفر او زبک يك گو سفند کامل همراه برنج نان روغن و غیره که در آن داخل میشود و پس ازان خر بوزه یا تر بوز یا کدام میوه دیگر را مثل آب هیچ گفته میخورند.

موقع اسپ دوانی آنها را دیدم - اسپها را از دو هفته تیار می کنند آنها را برای مسابقه ۲۰ یا ۲۵ گروه میدوانند که در راه بعض دریاها غد برها حائل می باشد - يك منظره خیلی دلچسپ دارد مسابقه کنند که تخمیناً ۲۰ نفر می باشند يك دفعه میدوند و سوار کارهای دیگر که عددشان ۱۰۰ یا ۱۵۰ نفر می باشند مشایعت او را تا سه یا چهار میل می کنند و يك منصف یش فرستاده

می شود مسابقه کنند گان بسیار کم تا فردای آن روز می آیند کسیکه اول می آید همچنان قاهتم نمره انعامهای لایق می گیرند .
 در يك مسابقه دیگر يك آدم يك بز را پیش روی خود براسپ نهاده يك ترات آنرا می دواند ۱۵ یا ۲۰ نفر دیگر فسوری به عقب او روان می شوند . هر کسیکه این بز را گرفته توانست و دور از رسیدن دیگر ها آنرا محفوظ می دارد مستحق انعام میگردد . نسبت به چالاکی که بز صاحبان متعدد پیدا میکند قابل خنده می باشد و حیوان بیچاره بعض اوقات تکه تکه می شود .

يك بازی دیگر که آنرا کباش می گویند و آن عبارت از يك کدوی خالی است آنرا از آرد پر کرده به يك انجام يك چوب که دو نیزه طول داشته باشد مینهند آنهائیکه می خواهند آزمایش فن خود را نمایند قریب ۴۰۰ گز در يك قطار استاده می شوند هر کس بنوبت اسب خود را می دواند و به عین دوش نشان می زند ولی قابلیت این است که براسپ دور خورده آنرا بعد از گذشتن بزاند ریختن آرد کامیابی آنرا نشان میدهد از طرف میر صدر و پیه و يك خلعت برای کسیکه هدف را صحیح بزند اعطا میگردد .

برنس موضوع را بطرف آبار عتیقه بدخشان دور داده چنین میگوید : -
 دا کثر لارد اتفاقاً از دوست قدیم من اتما دیوان بیگ وزیر قند و زشئیده بود که در تزدش دو عدد بشقاب های نقره موجود است که مشارالیه آنرا از خاندان سردار های بدخشان که خود را احفاد سکندر می گویند گرفت دوست من از تصرف آن خوش بمرور گردیده فوری آنرا غنیمت خود دانست . یکی ازین بشقاب ها موکب فاتحانه بك چوس یونانی را بیک صنعت بانفاس نشان میدهد رسم بشقاب دیگر عبارت از شاپور است که شیر را می کشد بشقاب مذکور بقسم آثار تاریخی

بر سیولیس است که رسم آن مثل بشقاب اول واضح نیست شکل و قواره آن دلالت میکند که از زمان باختراست. نقشهٔ ضمیمهٔ هذا بواسطه دوست من کپتان ویدرسم شده. تو ضیحات مکمل هر دو بشقاب را میدهد.

من از داکنر مذکور قبل از مردن آن اجازت گرفته بودم که یکی ازین بشقابها باسکه های قیمتی به موزیم اندیاهوس (هندوستان) تقدیم کنم - دیگر بشقاب آن در تزدم موجودست.

لارد مذکور بسا مسکوبات از آنجا حصول نموده ولی یکی آن یکتاوی نظر است که شکل آن در نقشه داده شده است من بالفاظ عجیب کاشف که خزانه خود را تعریف کرده این فصل کتاب خود را ختم می نمایم: «ای کرولین شجاع خود را بدار آویز که ماجنگ کردیم و تو نبودی» من يك يو كريتاید Eucratides دارم؛ پادشاه بزرگ يو كريتاید که کلاه زره دار بر سر دارد بيك طرف و بدیگر طرف همان پادشاه با چهره غمناک (شبه آن معلوم نیست چرا که درین وقت خانمش با او ست) دو مجسمه نیم تنه بيك طرف نقشش یوا کریتاید یس هلیکوبس ولودیس. این يك تحفه ایست که به شما میدهم.

سیاح در آخر کتاب خود بعضی الفاظ نورستانی را بالمقابل فارسی تحریر نموده لغات مذکور به زیادت پشتو جهت استفادهٔ قارئین در مجله درج گردید.

فارسی	پشتو	نورستانی	فارسی	پشتو	نورستانی
سوزن	ستن	کنخ چی	بینی	بزه	ناسو
جو	اوربشی	یو	دهن	خوله	اش
کام	پرور	یوس	دندان	غانی	دنت
آرد	اوره	بری	زنج	زانه	دیتی

فارسی	پشتو	نورستانی	فارسی	پشتو	نورستانی
نان	دودی	بو	دل	زده	زندروان
شیر	شیدی	زور	دست	لاس	چپالین
پنیر	پوسه	کلا	انگشت	کوته	ازن
مرتبان	مرتبان	شا	ناخن	نوک	نون چا
ظرف	لونی	سری	پای	پنبه	کر
نمک	مالکه	پوک	پنبه	مالوچ پنبه	بوچی
آدم	سری	ناوستی	پشم	دری	ورک
زن	شخه	مشی	کالا	کالی	کمیس
پسر	زوی	دبلا	پینزار	مچنه	وچی
دختر	لور	دبلی	آهن	اوسپنه	چما
پدر	پلار	تالا	نقره	سپین زر	چتا
مادر	مور	پروشگاهلی	مطالعات	سر هزر	سونی
برادر	ورور	رتال	علوم انسانی	سیاهی	اوتاه
خواهر	خور	سوسی	افسر	افسر	سلمنش
کاکا	آکا، تره	کشتولا	رساله	رساله	کتکی
پادری	پادری	دشتاد	قلعه	کلا	کل
سیاهی	سپی	کچا	دیوار	دیوال	برکان
زبان	ژبه	جب	پادشاه	باچا	پاچا
کمان	لیندی	شندری	تیر	غش	کین
پیشانی	تندی	تلك	سپر	سپر	گرای

نورستانی	پشتو	فارسی	نورستانی	پشتو	فارسی
نرولی	نور	شمشیر	کاب	غور	گوش
شیل	نیز	نیز	آچابو	سترگی	چشم
جره	زغره	زره	چوی	تبر	تبر
کتای	چاقو	چاقو	تما کو	تما کو	تمبا کو
دو	دوه	دو	ایک	یو	یک
چتا	خلور	چار	تری	دری	سه
شو	شپز	شش	پیچ	پنجه	پنج
اوش	اته	هشت	سوتی	اوه	هفت
دوش	لس	ده	نوی	نه	نه
دووشی	خلوبندت	چهل	وشی	شل	بیست
چتاوشی	اتیا	هشتاد	تریوشی	شپسته	شصت
هزار	زر	هزار	سول	سل	صد
گلو دا	میدان	میدان	دو غوم	خوبندت	خدا
کیچ	ویشه	موی	دلو	آسمان	آسمان
خوض	دند	حوض	تاره	ستوری	ستاره
کلملا	سین	دریا	سوی	لمر	آفتاب
شولاو	واله	نهر	ماس	سیوژی	مهتاب
اشتن	ونه	درخت	دنیا، دونیا	دنیا، نری	دنیا
چتا	ریک	ریگستان	پتال	خاوره	خاک
دیراز	میوه	میوه	آو	اوبه	آب

پژوهشگاه علوم انسانی و هنرهای زیاده

فارسی	پشتو	نورستانی	فارسی	پشتو	نورستانی
باد	باد، شہال	دامو	سبز	شین	بوز (واو معروف)
آتش	اور	آبی	اسپ	آس	کوا
برق	بریننا	پلاک	خر	خر	کدا
رعد	تنا	ترک یاس	تر کاو	غوی	کا
ابر	اور یخ	میار	مادہ کاو	غوا	استرکی کا
باران	باران اور بالی	واتش	گوسفند	پسہ	وانی
برف	واورہ	زم	بز	وزہ	وسرو
یخ	یخی	اچما	سک	سپی	تون
رطوبت	لندہ بل	آشای	چویان	شپہ	پشکا
حرارت	توہ	پتی	رہہ	رہہ	اچو
سردی	سارہ	بوز (بہ او مجھول)	شپر	زمری	سی
بہار	پسری	پویشتمک علوم انسانی و خانہ ت فرہنگی کور			آما
تابستان	دوبی	ویسنہ مال جامع علوم در فرائع		ور	دو
خزان	منی	شوری	دریچہ	کرکی	دن
زمستان	ژمی	زوان	رہمان	وانب	بو ترک
تپہ	غوندی	دا	گندم	غنم	کم

